



رنه دکارت پدر فلسفه جدید

(۱۶۵۰ - ۱۵۶۹ م)

پرویشگاه علوم علی اصغر و خطبات فرانسوی

«... آنچه دکارت او حقایق، درسی سال آشف کرد، از همه حقایق
مکشوف بدست همه فیلسوفان بیشتر بود.» (۶)

(مالمبرانش) (۲)

بخش اول - احوال و آثار

رنه دکارت (۳) را معمولاً بنیان‌گذار فلسفه جدید می‌دانند، و این چندان از واقعیت دور نیست. او نخستین مردی بود که در فلسفه جدید نبوغی والا نشان داد و نظریات وی در طبیعیات و فیزیک و نجوم نو تأثیری بسزا کرد. و اگرچه بسیاری از میراث‌های فلسفه مدرسی (۴) را نگاه داشت، اصولی را هم که گذشتگان بیان کرده بودند یکسره نپذیرفت، ولی کوشید فلسفه کاملی بنیاد نهد که سازمان تازه‌ی داشته باشد. اینکار از روزگار ارسطو بعد اتفاق نیفتاده بود، و معمولاً اطمینان جدیدی بود که اهل علم بتازگی پیدا کرده بودند و این همه از آثار پیشرفت دانش بود. در آثار و تصانیف دکارت، نوعی طراوت و زیبایی بود که از روزگار افلاطون تا عهد وی در هیچ نوشته‌ی وجود نداشته است. فلاسفه میان‌آندو یعنی ارسطو و دکارت، بیشتر آموزگار بودند و اختراعات و اشتغالات علمی اندکی ظاهر گشته بود. دکارت می‌نوشت، نه مانند آموزگاری؛ بلکه چون کاشف و پژوهنده‌ی بزرگ، ولی ترسان از فاش کردن آنچه یافته است. روش و

سبک او آسان و بی‌تکلف بود، مخاطب‌او هم، بیشتر هوشمندان بودند تا توده مردم... برای فلسفه جدید بخت‌یاری بزرگی بود که پیش‌تازان، از ذوق ادبی سرشار و تحسین‌آمیزی پر بود. اخلاف وی، در همه اروپا و نیز در انگلستان، تا روزگار کانت، روش‌او را نگاه داشتند، ولی تنها چند نفرشان توانستند سبک نگارش و تالیف‌او را تقلید کنند.

حیات و مصنفات او

وی در ۳۱ مارس ۱۵۹۶ م در لاهه (۵) یکی از توابع کوچک تورین (۶) از شهر های فرانسه از مادر زاده. او سومین پسر یک مشاور یا عضو پارلمان از ایالت بریتانی بود (۷) در سال ۱۶۰۴ م پدرش او را به کالج لافلش (۸) - که هائری چهارم آنرا بنا کرده، و با همت کشیشان یسوعی (۹) انجمن مسیح آغاز بکار کرده بود - فرستاد. دکارت تا سال ۱۶۱۲ م در کالج ماند. در سالهای اخیر بمطالع‌منطق، فلسفه، ریاضیات پرداخت. او خود از شوق وافر خود یکسب دانش‌سخن می‌گوید، و واضح است که

دانشجوی با حرارت و شاگرد با استعدادی بوده است. « من احساس نمی‌کردم که نسبت به هم شاگردیهای پایین‌تر باشم! اگرچه در میان آنها کسانی بودند که قرار بود جای استادان ما را بگیرند. » (۱۰) وقتی بیاد آوریم که بعدها دکارت با تندگی و مخالفت سختی، همچون یک شاگرد مدرسه، بیشتر آنچه را که خوانده - بجز ریاضیات - مورد انتقاد قرار می‌دهد، و از فرا گرفتن آنها ناخرسند است؛ بطوری که پس از فراغ از تحصیل برای مدتی رشته تحصیل را رها می‌سازد، ممکن است وسوسه شویم و نتیجه بگیریم که وی از استادان خویش رنجیده و نسبت به نظام آموزشی آنان تنفر یافته و آنرا تحقیر کرده است. ولیکن حقیقت، از این تصور کاملاً بی‌بهره است. زیرا وی، از « یسوعیان » لافش با مهر و احترام یاد می‌کند، و نظام آموزشی آنان را از بیشتر موسسات تربیتی مرسوم آن روزگار سخت برتر و عالی‌تر می‌شمارد. از تصانیف وی آشکار می‌شود که می‌گوید: بهترین تعالیم موجود در چهارچوب سنت را فرا گرفته است. با وجود این، وقتی که بعقب برمی‌گردیم، و نتیجه‌ی را که از کیفیت تعلیمات سنتی گرفته می‌نگریم، بویژه در بسیاری از شعبه‌های علوم - می‌بینیم که دکارت نظریه‌دهنده آن تعلیمات بر پایه استواری قرار ندارد. از این رو، وی با طعنه و « زیشخند علمی » خاطر نشان می‌سازد که « فلسفه ما را تعلیم می‌دهد که بوسیله یکی از مظاهر حقیقت، درباره همه اشیاء و امور سخن گوئیم، و ما را ملزم می‌سازد که آنها را تحسین کنیم؛ بدون آنکه چیزی یاد بدهد! » (۱۱)، و از همین جاست که می‌بینیم با وجود اینکه برای چندین قرن، بهترین مغزها به فلسفه مشغول بوده‌اند، « ساده‌ترین موضوعی در آن نمی‌توان یافت که مورد نزاع، و نتیجه مشکوک نباشد » (۱۲).

در عوض، ریاضیات بسبب یقینی بودن و سادگی، مطابق طبع او بوده، اگرچه در سالهای جوانی گفته‌است: « من هنوز راه صحیح بکاربردن آنها نیافته‌ام ». جای دیگر راجع به تعالیم این مدرسه گوید: « این تعالیم برای من در ریاضیات جدید زمین‌خویش ایجاد کرد که نظیر آن را در دانشگاههای آن روز کسب نمی‌توانستیم کرد. » (۱۳)

دکارت، پس از ترک لافش، برای مدت کوتاهی سرگرم کارهای عادی بود و چون پدرش مبلغ کافی مال اندوخته و صاحب زمین بود، پس از درگذشت او دکارت مرده ریگ پدر را فروخت، و پول خود را بکار انداخت، و از این راه سالانه مبلغی حدود شش یا هفت هزار فرانک بدست می‌آورد، و بدین طریق از گیرودار مادی فارغ شد، و بزودی تصمیم گرفت بمطالعه و تحصیل از « کتاب جهان » (۱۴) بپردازد، و چنانکه خود می‌خواست در جستجوی دانشی برود که برای زندگی سودمند باشد. بنابراین در قشون « شاهزاده مورس اهل ناسائو » (۱۵) درآمد. و آنچه از حقیقت امر برمی‌آید، وی این کار را برای خاطر حرکت از زادگاه خود کرد، و بوسیله « علاقه بسپاهگیری! و همین شغل خود را با پژوهشهایی ریاضی تراویخت. در همین روزگار، وی چند نامه و یادداشت و رساله‌ی در موسیقی (۱۶) نوشت که پس از مرگ او انتشار یافت.

در سال ۱۶۱۶ م، دکارت خدمت مورس ناسائو را ترک کرد، و به آلمان رفت و در آنجا مراسم تاجگذاری امپراتور فردیناند (۱۷) و او که در فرانکفورت انجام می‌گرفت مشاهده کرد؛ پس از آن به قشون « مکسیلان باواریایی » (۱۸) پیوست و در نوبرگ (۱۹) نزدیکی دانوب توقف کرد، و در همین ایام بود که در گوشه خلوت شروع بیابانگرداری فلسفه خویش کرد. بطوریکه خودش می‌گوید: در دهم نوامبر ۱۶۱۹ م سه خواب متوالی دید که او را ملزم کرد که: ماموریت وی پژوهش حقیقت از راه عقل است؛ (۲۰) و با خود پیمان کردن زارتی از مشاهد متبرکه لورتو (۲۱) در ایتالیا مانند « اورلیدی » (۲۲) بکند. خدمات نظام بعدی در بوم و هنگری، و مسافرت به سیلیسیا (۲۳) و شمال آلمان و ندرلند، وی را از انجام ندر خود در آن تاریخ بازداشت. در همین مسافرت در ریش (۲۴) بسا پدر خود ملاقات کرد. در سال ۱۶۲۳ راه خود را به ایتالیا انداخت، و پیش از آنکه بفرم برود، بزیارت لرتو مشرف شد.

برای چند سال دکارت در پاریس اقامت کرد، و در آنجا از مصاحبت و دوستی مردانی چون: مرسن (۲۵) که یار و همشاگردی دوره تحصیل او در لافش بود بهره‌مند شد، و از گاردینال دبرول (۲۶) تشویقها دید. ولی زندگی در پاریس را مطبوع نیافت، و در سال ۱۶۲۸ م به هلند آمد و

تا سال ۱۶۴۹ م آنجا ماند، جز اینکه در سالهای ۱۶۴۴ و ۱۶۴۷ و ۱۶۴۸ م بفرانسه رفت و دیدارهای کوتاهی از آنجا انجام داد. انتشار « رساله درباره عالم » (۲۷) بسبب محکومیت گالیله (۱۶۴۲) - ۱۶۵۴ م) معوق ماند و تا ۱۶۷۷ منتشر شد. در واقع وی در بدعت‌هایی که گالیله آورده بود شریک او بود. برخی می‌گویند: وی محکومیت پنهانی گالیله را شنید، و آن نخستین محکومیت وی بود. سال ۱۶۱۶ م، و تصمیم کرد از انتشار کتاب خود دست بردارد. دلیل او برای نرسیدن کتاب این بود که: دو نظریه بدعت‌آمیز در آن آمده بود: حرکت زمین، و عدم تنهایی عالم (۲۸). این کتاب هرگز کاملاً انتشار نیافت، ولی برخی قسمت‌های آن پس از مرگ وی چاپ شد.

در سال ۱۶۳۷ م دکارت کتاب « گفتار در روش بکاربردن عقل » و پژوهش حقیقت علوم » (۲۹) را همراه با سه گفتار در مناظر و مرایا (نور)، و کائنات جو عنده منتشر کرد. کتاب « قواعد بکاربردن عقل » (۳۰) را اگرچه سال ۱۶۲۸ م برشته تحریر کشید، ولی پس از مرگش انتشار یافت. در سال ۱۶۴۱ م « تأملاتی در فلسفه اولی » (۳۱) را با شرحی بزرگان لاتین منتشر کرد. این کتاب، بسا شش مجموعه از ردها و انتقادات که بوسیله متألهان و خدادانان مختلف و فلاسفه ارائه شده بود، و نیز با پاسخهای دکارت بر آن انتقادهای ردها همراه بود. مجموعه نخستین حاوی انتقادات کاتروس (۳۲) بود که متکلمی هلندی بود؛ مجموعه دوم شامل انتقادات گروهی از فیلسوفان بود؛ مجموعه سوم و چهارم و پنجم، بترتیب انتقادات هابس (۳۳)، و آرتولد (۳۴) و گاسندی (۳۵) را دربرداشت، و مجموعه ششم نیز حاوی نظرات انتقادی یک گروه دوم از متکلمان و فیلسوفان بود.

در سال ۱۶۴۲ م چاپ دیگری از تأملات انتشار یافت که حاوی یک مجموعه فرنگی از انتقادهای و نظرات مهم از بوردین یسوعی (۳۶) بود؛ و همراه با پاسخهای دکارت، و نیز نامه‌هایی از پدر نایبه (۳۷) که از یسوعیان دانشمندان و از معلمان فلسفه در لافش بود؛ و دکارت نسبت بوی احترام خاصی داشت. یک ترجمه از تأملات بزرگان فرانسه در سال ۱۶۴۷ م انجام گرفت. چاپ دوم همین ترجمه با آن هفت مجموعه رد و دو انتقادات در سال ۱۶۶۱ م، یعنی یازده سال پس از فوت مصنف آن، انتشار یافت. ترجمه فرانسوی بوسیله دوک دولوینس (۳۸) انجام گرفت نه بتمام خود دکارت؛ ولی چاپ اول این ترجمه را خود دکارت هم دیده، و در برخی مواضع تجدید نظر هم کرده بوده است.

کتاب اصول فلسفه (۳۹) که دکارت آن را بزرگان لاتین نوشته بود، در سال ۱۶۴۴ م چاپ شد. این کتاب را آیه‌کلود پیکو (۴۰) بفرانسه برگردانید، و پس از اصلاحاتی که بوسیله خود دکارت در آن انجام گرفت، در سال ۱۶۴۷ م انتشار یافت. « مقدمه این کتاب نامیدی از مصنف برای مترجم ضمیمه بود که: در آن مقصود خود را از تالیف این کتاب بیان داشته بود. در سال ۱۶۴۹ م بخواهش یکی از دوستان، و گویا خلاف میل مولف - رساله‌ی « زواریات » « انفعالات نفس » (۴۱) نوشت که اندکی پیش از فوت دکارت انتشار یافت. گذشته از اینها، یک گفتار نامتمام در دست است بنام « پژوهش درباره حقیقت ندر بر تو طبیعت » (۴۲) که یک ترجمه لاتین از آن در سال ۱۷۰۱ م انتشار یافت؛ و یک مجموعه یادداشت درباره سوالات صحیح، که جواسی است از دکارت درباره کتابی « در طبیعت ذهن » که بکوشش دو تن بنام رگیوس (۴۳) و لروی اترختی (۴۴) نگارش یافته بود؛ نخستین این دو تن از دوستان حکیم، و دومین از مخالفان او بود.

از میان همه این آثار، آنچه در فلسفه شهرت فراوان یافته، و بیش از پیش درباره آن سخن موافق و مخالف گفته شده همان رساله « گفتار در روش ... » است که خوشبختانه به‌اشای درست و مفهوم حکیم مرحوم محمدعلی فروغی بقرسی ترجمه شده است (۴۵). بطوریکه خود دکارت عم می‌گوید: نزدیک بهیمی از اصول فلسفه او در این رساله کوچک بیان شده است. خود او می‌گوید: در باواریا (۴۶) در زمستان ۱۶۱۹-۲۰ م درباره اصولی که در رساله گفتار بیان داشته‌ام می‌اندیشیدم. هوا سرد بود و نزدیک صبح بود. نزدیک بخاری (۴۷) ایستاده بومم و تمام روز را تأمل‌کنان (۴۸) آنجا ماندم و نیمی از فلسفه خود را در آنجا دریافتم تا اینکه از آن حال بازآمدم. نیازی بگفتن نیست که این سخن را بعنوان مطلبی شاعرانه و ادیبانه باید پذیرفت، و نیز باید دانست که: سقراط عادت داشت تمام روز را روی یرف بایستد و به تأمل

بیردازد ، ولی ذهن دکارت تنها وقتی که گرم بود و در برابر بخاری ایستاده بود ، کار می کرد !

در سپتامبر ۱۶۴۹ م دکارت هلند را ترك كرد ، و برای خاطر دعوت های پی در پی شاهزاده خانم کریستینا (۴۹) به سوئد رفت . این شاهزاده خانم سخت با فضیلت و کمال بود و می خواست با فلسفه دکارت آشنا شود ، و بر اساس آن فضایل خود را بیفزاید ، سختی سرمای زمستان ، با عادت ویژه دکارت که تا دیر وقت روز در تخت خواب خود دراز می کشید سازگار نبود ، و آن گهی بخواهش شاهزاده می بایست ساعت ۵ صبح به کنایخانه او برود . این امور روز بروز بر ضعف طبیعی مزاج وی می افزود . سرانجام نیز به تب سختی گرفتار شد ، و بیماری مختصر به ذات الریه انجامید ؛ بنیاد دهنده فلسفه جدید ماه ژانویه را با بیماری سخت گلاویز بود ، و در فوریه ۱۶۵۰ م رخت بجهان دیگر برد .

۲ . خصایل دکارت

دکارت مردی خوشخو و معتدل و نیک محضر بود ، معروف است که وی نسبت به خدمتکاران و زیر دستانش بخشنده ، و برای بهداشت و سلامت آنها اشتیاق فراوان داشت . از این رو ، آنان هم در خدمت ارباب خود چالاک بودند . در زندگی دوستان صمیمی و یگانه می مانند مرین داشت ؛ ولی از آغاز دریافته بود که برای کار وی خلوت و سکوت مناسب تر است .

دکارت هرگز ازدواج نکرد . برخی از ترجمه نویسان (۵۰) گفته اند که : وی با زنی هلن نام دوست بوده ، و از او دختری داشته که از بدروزگار در پنج سالگی در گذشته است ، و چنانکه خودش گفته ، این بزرگترین غم زندگی او بوده است . از نظر ظاهر همیشه لباس فاخر می پوشیده ، و شمیری بر کمر می بسته است . در عمل ، مردی کوشا نبوده و کم کار می کرده ، و اندک می خوانده است . وقتی که به هلند می رفت تنها چند کتاب با خود برداشته بود که در میان آنها انجیل و آثار طوماس آکوئینی (۵۱) بچشم می خورد .

از نظر معتقدات مذهبی ، دکارت اظهار می کرد که کاتولیکی معتقد است ، و بر همان مذهب هم مرد البته ترمورد صمیمیت وی نسبت به کلیسای مذکور شك کرده و برخی سخنان گفته اند ، ولی گویا پای استواری ندارد . مثلا گفته اند : ترس از ارباب دیناقت و خداوندان کلیسا ، بر خوف از منع انتشار نوشته ها و کتابها ، او را وادار به تظاهر به دینانته کرده بودند . و گرنه فیلسوفی که نظامی فلسفی و فکری نو بیاورد ، باور نمی توان کرد که بقیود و رسوم مذهبی پای بند باشد . حالات روحی او برای ما کاملا روشن نیست ولی می توان گفت : دکارت طالب صلح و سازگاری بود تا جنگ و ستیز ، و بیشتر از بسیاری از فلاسفه کاتولیک ، به این مذهب اعتقاد داشت ؛ ولی البته منکر نمی توان شد که شجاعت و سرسختی کالیته را فاقد بوده .

ولی با وجود همه این احتیاطها ، دکارت هم از آزار و تعقیب کلیسای برکنار نماند . وی حتی در هلند نیز آماج حملات آزار دهنده کلیسای روم بود ؛ حتی از مقدسان پروتستان هم آزار دید ، می گفت : عقاید دکارت به الحاد ، و کفر می انجامد و باید مورد تعقیب قرار گیرد . تئوتوبه کند ؛ ولی با وساطت سفیر فرانسه شاهزاده ارنانج (۵۲) آزار چندانی بوی نرسید . چند سالی هم از طرف مقامات دانشگاه لایدن (۵۳) زیر نظر بود و در محیط دانشگاه از بیعت و فحش در آثار وی جلوگیری می شد .

شك نیست که دکارت اصولا از وارد شدن در مباحث بحث انگیز و مورد نظر کلیسای احترام می کرد . ولی اعتقاد او بر این بود که راه بهشت همچنانکه بروی عامی نادان باز است بروی دانای عارف نیز باز است ، و اسرار وحی مایه تعالی ذهن هر دومی شود . بنابراین ، وی خود را با مسائلی سرگرم می کرد که تنها با دلیل عقل حل و کشف آنها میسر باشد . دکارت يك فیلسوف و يك ریاضی (۵۴) بود نديك متكلم ، و مطابق علم و آگاهی خود رفتار می کرد . و بهر حال نمی توان گفت که : عقاید شخصی مذهبی وی با آنچه بظاهر انجام می داد ، یکی نبود !

بخش دوم - کارهای علمی و نظریات فلسفی

بحث در همه تحقیقات و اختراعات علمی دکارت ، و بیان افکار و عقاید فلسفی او کاری بسیار سخت و حراز است ؛ و بیان همه آنها ولو باجمال



دکتر بزرگی می خواهد . اینجانگارینده به اختصار می گوشت و روؤس مطالب و تحقیقات او را بدست می دهد ، و به همین اندازه خشنود است که بتواند حتی کنجگای خوانندگان طالب راه پژوهش در افکار و عقاید این حکیم فرزانه ، که بزرگترین حکیم فرانسه اش گفته اند ، برانگیزد و اگر اینکار را نتواند دلیل بر عدم بضاعت خود است نه کم قدری تحقیقات و افکار آن حکیم بزرگ .

۱ . هدف دکارت از پژوهش

هدف اصلی دکارت از پژوهش های خود ، چنانکه صریحا می گوید این بود که با بکار بردن درست عقل ، بحقیقت فلسفی دست یابد . « من می خواهم همه وجودم را وقف تحقیق حقیقت کنم . » (۵۵) ولی آنچه وی در جستجویی بود کشف مجموعه ای از حقایق معلوم نبود ، بلکه می خواست يك نظام فلسفی که بر اساس قضایا و مباحث راستین باشد ، بنیاد کند و آن قضایا و مباحث چنان باشند که شك و ابهام را در آن راه نباشد . همه آن مطالب و مباحث راستین را باید در فلسفه می جست که تا اندکی پیش از روزگار او همه علوم ، از نظری و عملی ، از شعبه های آن بودند . حال بینیم فلسفه موجوده را چنان ارزیابی کرده ، و خود چه نوع فلسفه ای را می خواسته است ؟ « از فلسفه (۵۶) چیزی نمی گویم ، جز اینکه می دیدم با آنکه طی چندین قرن نفوس ممتاز بدان سرگرم بوده اند هیچ قضیه ای از آن نیست که همواره مباحثه و مجادله و بنا برین مشکوک نباشد ، و بخود آن چنان غرور نداشتیم که امیدوار باشم در این باب بر خود را در از دیگران شوم ، و چون ملاحظه کردم که در هر مبحث چندین رای مضاف می توان یافت که هر يك از آنها را جمعی از فضلا طرفدارند ؛ در صورتی که البته رای صواب و حقیقت یکی بیش نیست ، پس هر آنچه را که محتمل تخمینی بود ، تقریبا باطل می انگاشتم . »

اما دانش های دیگر چون اصول آنها از فلسفه گرفته شده است ، قیاس می کردم که بر بنیادی باین سستی ممکن نیست بنایی استوار گذاشته شده باشد ؛ و غزت و نعمتی که از آن علوم ممکن بود تحصیل کنم مرا راغب بفر گرفتن آنها نمی ساخت چه فضل خدا خود را نیازمند نمی دیدم که علم را برای مال پیشه کنم ، و اگر چه مانند پیروان روش کلیان (۵۷) مجد و شرف را خوار نمی شمردم ، بر آنچه امیدوار نبودم که از روی شایستگی دارا شوم چندان وقعی نمی گذاشتم ؛ و بر قدر و قیمت تعلیمات خبیثه (۵۸) هم آن اندازه خود را آگاه می دانستم که از وعده های کیمیاگران و اخبار اهل تنجیم و دروغ های ساحران و غیرتنگ ها و گزافه گویی های کسانی که بیش از معلومات خود داعیه دارند ، فریب نخورم ... » (۵۹)

حال که گفته های گنشتگان در فلسفه و شاخه های آن که علوم است

بایدی استوار ندارد ، چه کار باید کرد؟ چه فلسفه‌ی را باید پذیرفت ؟ در طلب چه علمی باید رفت ؟ و از چه راههایی باید رفت ؟
دکارت می‌گوید : « فلسفه ، بمعنی پژوهش خردمندی یا تحقیق عقل است ، و یا عقل ما نسبتها تدبیر امور را می‌فهمیم ، بلکه معرفت کاملی است از همه چیزهایی که انسان می‌تواند در ارتباط با زندگی و حفظ صحت و سلامت ، و اختراع همه فنون با آنها مواجه باشد » (۶۰) .

ممکن است بپرسند که : خوب ، همه عقل دارند ، و همه کسانی که دکارت بر آنها خرده گرفته تیز عقل داشته‌اند ، و حتی بقول خود او از « نفوس ممتاز » بوده‌اند ، پس چرا بجایی نرسیدند و شاهد مقصود را در آغوش نکشیدند ؟ دکارت در جواب می‌گوید : « میان مردم عقل از هر چیز بهتر تقسیم شده است ... و من درباره خود هرگز گمان نبرده‌ام که ذهنم از هیچ جهت درست‌تر از ذهن دیگران باشد ، بلکه غالباً آرزومند شده‌ام که کاش مانند بعضی کسان فکرم تند یا خیالم واضح و روشن یا حافظه‌ام وسیع و حاضر می‌بود و جز این مقادیر چیزی نمی‌دانم که برای کمال ذهن بکار باشد ... » . پس صحت چیست ؟ علت آن است که مردم عقل خدادادی را درست بکار نبرده‌اند ، آنگاه با احتیاط و آهسته‌پایی می‌گویند : « در اینجا مرادم آن نیست که روشی نشان دهم که همه‌کس عقل خود را از آن راه درست بکار برد ، بلکه تنها مقصودم اینست که بنمایم من عقل خویش را از چه راه برده‌ام ، زیرا کسانی که می‌خواهند ب دیگران دستور دهند باید خود از آنها دانایتر باشند ، و اگر در اندک چیزی بسخطا روند سزاوار سرزنش خواهند بود ... » اما من در این نوشته « احوال خود را مانند تصویری نمایش می‌دهم که همه‌کس بتواند درباره آن حکم کند » (۶۱) مانند آن صورتگر پژوهنده که پشت پرده نقاشی خود پنهان شده بود ، و بگفتگوی مردمی که نقاشی می‌کردند گوش می‌داد و برای رفع نقائص و کمبودهای کار خود از آنها سود می‌گرفت !

۳ . اصولی که دکارت بکار بست

دکارت در پژوهش حقیقت ، چند روش پیش چشم داشت که عبارتست از :

۱ . نخست اینکه هیچگاه هیچ چیز را حقیقت نندارم ، جز آنچه درستی آن بر من بدیهی شود یعنی از شتابزدگی و سبق ذهن بپرهیزم و چیزی را بتصدیق نپذیرم مگر آنکه در ذهنم چنان روشن و متناهی گردد که جای هیچگونه شکي نماند !

۲ . دوم اینکه هر يك از مشکلاتی را که بمطالعه درمی‌آورم تا می‌توانم و باندازه‌ای که برای تمهیل حل آن لازم است تقسیم بجزایم کنم !

۳ . سوم اینکه افکار خویش را به ترتیب و جاری سازم ، و از ساده‌ترین چیزها که علم به آنها آسان‌تر باشد آغاز کنم و کم‌کم بمعرفت مرکبات برسم و حتی برای اموری که طبعاً تقدم و تأخر ندارند ، ترتیب فرض کنم !

۴ . چهارم در هر مقام خواهد در مقام تقسیم مشکلات بجزایم نظیر بقاعده دوم ، و خواه در تنظیم افکار بترتیب و تدریج نظر بقاعده سوم - شماره امور و استقصاء آنها را چنان کامل نمایم و باز نماند مسائل را باندازه‌ی کلی سازم که مطمئن باشم چیزی ترک نشده است (۶۲) .

حال به‌بینیم با پیشنهاد این دستورها ، دکارت چه کار کرد ؟ اگر دقت بفرمائید : با بکار بستن دستور اول ، دکارت وهر آئمی دیگر باید شك کند . دکارت نیز همین کار را کرد . « یعنی آنچه را از پدر و مادر و مردم و استاد و معلم و کتاب آموخته بود نیست انگاشت ، بساط کهنه را برچیده ، طرحی نو در انداخت . پس بنا بر این گذاشت که جمیع محسوسات و معقولات و مقولات را که در خزانه خاطر دارد ، مورد شك و تردید قرار دهد ؛ نه بقصد اینکه مشرب شکاکان اختیار کند که علم را برای انسان غیرممکن می‌دانستند - بلکه باین نیت که بقوه تعقل و تفحص شخصی خویش اساسی در علم بدست آورد تا مطمئن شود که غمض عاریتی و تقلیدی نیست . عبارات دیگر شك را راه وصول به یقین قرار داد و از این رو آنرا شك دستوری یا مصلحتی (۶۳) نامید .

۳ . از این شك چه حاصل ؟

وقتی ذهن بکلی از افکار پیشین پیرامه شد و معلومی نماند که

مشكوك نباشد ، متوجه شدم و « بسادقت مطالعه کردم که چه هستم ؟ » و دیدم می‌توانم قائل شوم که مطلقاً آن ندارم و جهان و مکانی که من آنجا باشم موجود نیست ، اما نمی‌توانم تصور کنم که خود وجود ندارم . بلکه برعکس همین که فکر تشكيك در حقیقت چیزهای دیگر را دارم به‌بدهامت و یقین نتیجه می‌دهد که من موجودم در صورتی که اگر فکر از من برداشته شود هر چند کلیه امور دیگر که بتصور آمده حقیقت داشته باشد ، هیچ دلیلی برای قائل شدن بوجود نخواهم داشت . این نتیجه را دکارت از مقدمه‌ی بدست آورد و آن ، این بود که می‌گوید : « فرض کردم که هیچ امری از امور جهان در واقع چنان نیست که حواس به‌تصور ما درمی‌آورند ، و چون کسانی هستند که در مقام استدلال حتی در مسائل بسیار ساده‌هنگامه بخطایم روند و استدلال غلط می‌کنند ، و برای من هم مانند مردم دیگر خطا جایز است ؛ پس همه دلایلی را که پیش از این برهان پنداشته بودم غلط انگاشتم و چون همه عوالمی که به‌بیداری برای من است می‌دهد در خواب هم پیش می‌آید ؛ در صورتی که هیچ يك از آنها در آن حال حقیقت ندارد ، بنا بر این گذاشتم هر چه هر وقت بذهن من آمده‌مانند توهماتي که در خواب برای مردم دست می‌دهد بی‌حقیقت است ولیکن همانند برخوردارم باینکه : در همین هنگام که من بنا بر موهوم بودن همه چیز گذاشته‌ام ، شخص خودم که این فکر را می‌کنم ناچار باید چیزی باشم ، و دریافتم که این قضیه « می‌اندیشم ، پس هستم » (۶۴) حقیقتی است چنان استوار و پایرجا که جمیع فرض‌های غریب و عجیب شکاکان هم نمی‌تواند آن را متزلزل کند ؛ پس معتقد شدم که بی‌تأمل می‌توانم آنرا در فلسفه‌ی که در پی آن هستم ، اصل نخستین قرار دهم ... » .

۱ - وجود نفس و خدا

دکارت پس از اینکه اندیشیدن را دلیل هستی خود یافت ، معتقد شد باینکه : حقیقت و ماهیت « من » یا « نفس » نیز چیزی جز فکر و اندیشه نیست . اما از کلیات دکارت برمی‌آید که مقصود وی از فکر همه احوال و امور نفس است از حس و خیال و شعور و تعقل و مهر و کین و اراده و تصور و تصدیق ؛ جز اینکه نفس هم فعال و هم منفعل است . صورت فاعل و آن جریان معرفت و اراده است ؛ و صورت منفعنه آن حالات احساس و هیجان و غیره است که یاد شد . و هر گاه کسی مدعی شود که ادراکات حسی و خیالی ، از علم بوجود نفس یقینی‌تر است ، گوئیم : چنین نیست ، زیرا امور محسوس و مخیل را هم ذهن درمی‌یابد ، از این رو خواه حقیقت داشته باشند یا تخیل صرفاً باشند ، خود دلیل بر وجود ذهن یا نفسی که آنها را درك یا تخیل می‌کنند ، هستند و در این باره تردید نتوان کرد و حاصل کلام آنکه « فکر کردن بطریق اولی دلیل وجود نفس است . و بقول یکی از دانشمندان : « می‌اندیشم ، پس هستم » و این امر وجود نفس یا ذهن را یقینی‌تر از وجود ماده جلوه‌گر می‌سازد ، و نیز ذهن من (برای من) یقینی‌تر است تا ذهن‌های دیگران ، و از این جهت است که در تمام فلسفه‌هایی که از افکار دکارت ریشه گرفته‌اند ، تمایل به اصالت ذهن بچشم می‌خورد .

چون دکارت از اثبات وجود نفس فارغ می‌شود ، می‌گوید : « فکر کردم که من در حال شك هستم ، و بنا بر این وجود من کامل نیست زیرا روشن و آشکار است که دانستن به‌کمال تردید تر است تا شك داشتن » دقت کردم و دیدم یا اینکه خود ناقص ، ولی تصور وجودی کامل‌تر را دارم ، « پس بر آن شدم که معلوم کنم اندیشه وجود کامل‌تر از خود را از کجا آورده‌ام ؟ پس آشکارا معلوم شد که آن اندیشه از ذاتی که در واقع کامل‌تر از من است بمن رسیده است ؛ و عبارت دیگر : استدلال دکارت بر اثبات وجود خداوند اینست که : فکر وجود کامل در ذهن من هست و چون من ناقص ممکن نیست خودم مثلاً آن فکر باشم ؛ پس ناچار وجود کاملی هست که منشا آن فکر است و آن وجود کامل خداست . این برهان را که پیش از دکارت هم برخی از فلاسفه به‌باراتی دیگر بیان کرده‌اند ، « برهان وجودی » (۶۵) نامیده‌اند .

برهان دومی که دکارت بر اثبات وجود خدا آورده ، چنین است که : فکر می‌کنم آیا هستی من مستقل است یا طفیل هستی دیگری است ؟ پس می‌بینم اگر هستی من مستقل بود یعنی خود باعث وجود خویش می‌بودم همه کمالات را بخود می‌دادم ، و شك و خواهشی در من نبود و خدا می‌بود ، اما من که عوارض را نمی‌توانم بخود بدهم چگونه هستی بخود بخشیده‌ام ؟ گذشته



از این ، اگر من بخود هستی بخشیده‌ام البته باید بتوانم هستی خود را دوام
 هم و حال آنکه این قنوت را ندارم و دوام هستی من بسته بوجود دیگری
 است و آن دیگری یقیناً خداست یعنی وجود کامل واجب قائم بذات است .
 و چون قائم بذات است البته همه کمالات را باثقل دارد نه بالقوه ، زیرا کمال
 بالقوه عین نقص است و نقص از ذات کامل دور است . دکارت يك برهان
 دیگر در اثبات ذات باری می‌آورد که چندان مهم نیست ، و آنگهی این براهین
 را « لایبنیتر » بسیار دقیق و مفصل مورد بحث قرار داده ، که باید در بیان
 فلسفه او جست . پس از بحث در برهان سوم ، دکارت می‌گوید : « اما اینکه
 بسیاری از مردم ساختن آن وجود ، حتی نفس خویش را دشوار می‌دانند ،
 بسبب آنست که هیچگاه ذهن خود را از امور محسوس برتر نمی‌برند ، و
 پاندازمی خود کرده‌اند باینکه همه چیز را بوسیله قوه خیال ، که طریق مختص
 بتصور اشیاء جسمانی است ، بذهن بیاورند که هر چه را به وهم ایشان
 نگنجد قابل ادراک نمی‌دانند ، و درستی این قول از اینجا معلوم است که
 فیلسوفان هم در مدارس به این اصل قائلند که هیچ چیز در فهم انسان وارد
 نمی‌شود مگر اینکه بدو آید بوسیله درآمده باشد ؛ و حال آنکه تصور خدا و روح
 البته هیچوقت بوسیله درآمده هرگز نخواهد برای درک آنها بقوه «وهم»
 و متخیله متوسل شود مانند کسی است که شنیدن آوازه یا بوییدن بوها را
 بخواهد بوسیله چشم انجام دهد ؛ باین تفاوت که اطمینان بقوه باصره کمتر
 از شامه یا سامعه نیست ولیکن قوه خیال وحس هرگز ما را بجیزی مطمئن نمی‌کند
 مگر اینکه فهم میانجی شود . » (۶۶)

۶ . طبیعیات

۵ . اقسام تصورات

« بعد و حرکت را بمن بدهید ، از آندو جهان را می‌سازم ! »
 اگر از توضیحات و مباحث گذشته چیزی دریافته باشید و بیان این
 بعد زیاد ناقص و ابتر نبوده ، باین نکته برخوردیده‌اید که دکارت بحث در
 مباحث گذشتگان را بدور انداخت و طرحی نو در انداخت و بویژه در مسائل
 و مباحث طبیعی ، بدیده ریاضی نگریست (۶۹) . و این روش را در طبیعیات
 هم فرو نگذاشت و همین جهت بود که در علوم طبیعی ، به پیشرفت های
 مهمی نائل شد ؛ که اینک به اجمال از نظر شما می‌گذرد :

بنظر دکارت ، اولاً : بشر از دریافت عت های غائی و اسطس عالم
 ناتوان است و نمی‌تواند در «مشورت خانه» خدا وارد شود ، و در علوم باید
 به همین قنات و ورزد که اشباب و علت های فاعلی و پدیدار های امور را بجوید
 و از آنها در پیبود زندگانی و آسایش مردمان سود جوید .

دکارت در ضمن همین بحثها ، سخن را بدآنجا می‌رساند که : از
 اینرو ، دانش ما از جهان خارج و اشیاء خارجی نیز باید بوسیله ذهن و فهم
 باشد ، نه بوسیله حواس . و این نکته وی را می‌کشاند بدیست در اقسام تصورات .
 بنظر وی تصورات (که شامل ادراکات حسی هم هست) سه قسم است :
 (۱) تصورات یا مفاهیم یا معانی فطری (۶۷) ، (۲) تصوراتی که خارجی
 است و از جهان بیرون می‌آید ، (۳) تصوراتی که بوسیله خود من پدید
 می‌آید . تصور خدا در انسان فطری است ، و با مفهوم سبب کافی در تعلق ری
 عجین شده است . همه تصورات خواهد آنها که اکتسابی و بیرونی است و خواه
 آنها که فطری است ، همه نسبت به ذات باری متأخر است . نوع دوم از این
 تصورات ، آنهایی است که طبعاً مفروض می‌کنیم با اعیان خارجی مشابه
 است . باید دانست که در تصورات ما اشتباهی نیست ، هر چه هست در تصدیقات
 است . ممکن است از یک شیء خارجی تصورات گوناگون داشته باشیم ؛ مانند
 خورشیدی که بحواس ما درمی‌آید و خورشیدی که «عقل» شناسان می‌گویند .
 و این هر دو یک خورشید نیست ، و تجربه با نیروی «عقل» اشتباه بودن آنرا
 نشان می‌دهد ؛ از اینرو ، باید از این اشتباه و خطای عنده بر حذر بود که
 بیندازیم : تصورات ما عین اشیاء خارجی است .

ثانیاً : چون در عالم مادی بدیده تحقیق می‌نگریم می‌بینیم که : جسم ،
 بدون بعد یعنی طول و عرض و ارتفاع متصور نیست بعبارت دیگر : جسم همان
 بعد است و بعد یا امتداد (۷۰) همان جسم . و خواص دیگری که در جسم
 نظر نمی‌شود ، تصدیق حرکت (۷۱) است و برای بیان کیفیت عالم همین دو
 امر یعنی : بعد و حرکت کافی است و از سخنان معروف دکارت اینست که :
 « بعد و حرکت را بمن بدهید ، من از آندو جهان را می‌سازم ! » از این قرار ،
 علوم طبیعی ، تبدیل به علم حرکات (۷۲) می‌شود ، و صورت ریاضی پیدا
 می‌کند ، و دیگر نیازی بفسلفه ارسطو ، که در آن برای تبیین رشد اندامها
 و حرکات جانوران از صورت نوعی یا نفس یاری می‌جستند ، از میان می‌رود .
 بطور کلی فلسفه دکارت با ریاضیات و فرضیه‌های وی در باب پیدا شدن جهان
 و فیزیک او ارتباط نزدیک دارد . کارهای علمی و ریاضی او بقرار زیر است :

برای اثبات وجود عالم خارج ، دکارت می‌گوید : چون بطوری که در وقت
 که نفس من فقط فکر دارد و ابعاد (یعنی : طول و عرض و ارتفاع) ندارد ،
 و نیز از ذات دیگری که ابعاد دارد و فکر ندارد ، تصور روشنی دارم و آن
 به اصطلاح حکیمان « تن » و « جسم » می‌باشد ، از این رویقین توان کرد که
 «نفس» و « بدن » دو چیزند (۷۳) . ایندو غیر همجنس‌اند و نمونه آن در
 کالبد انسان جسم و روح است که از نظر ماهیت باهم تضاد دارند ، ولی بقدرت
 خداوند بوسیله اندام مخصوصی در هم دیگر عمل و تاثیر متقابل (۶۸)
 می‌کنند و دکارت ، آنرا « غده صنوبری » (۶۹) می‌نامد . از همه
 این سیر وسلوک حکیمانانه برای دکارت سه اصل ثابت بدست آمد که عبارت بود
 از : نفس و جسم و خدا ، و هر یک از این سه حقیقت را « جوهر » نامید زیرا
 که هر یک از آنها قائم بذات خود هستند ، و هر یک از این سه جوهر صفتی با حقیقتی
 خاص خود دارند : صفت نفس ، فکر و اندیشه است ؛ و صفت ماده داشتن بدهای
 سه گانه ؛ و صفت ذات باری ، کمال و بقاء و دوام است . ضمناً باید توجه
 داشت که دکارت با طرح این مباحث ، مقولات ده گانه و کلیات پنجگانه ارسطو
 را کنار گذاشت . بطور خلاصه باید گفت که : از تاکید و اصرار بی‌دری
 دکارت در مورد استفاده علمی از فلسفه شکستی نباید داشت . زیرا وی می‌گوید :
 « تمدن هر کشوری ، درخور عظمت و برتری فلسفه آن است ، و یک ملت به هیچ
 چیز آن اندازه نیاز ندارد که بداشتن یک فلسفه راستین دارد ! »

- ۱ . وی یکی از پایه گذاران هندسه تحلیلی است ؛
- ۲ . در مکانیک (یا علم حرکات) به نسبت حرکت و سکون پی برده ،
 و قانون کنی عمل و خشی کرن در آن مبحث را دریافته است ؛
- ۳ . این قانون که مقدار حرکت دو جسم جامد و نامرئش همان
 زمانی است که از پیش برخورد کرده‌اند ؛
- ۴ . در مورد پیدایش عالم ، فرضیه جدید اتساع منظومه شمسی (۷۴)
 را پیش کشیده است ؛
- ۵ . وی مدعی بود که مدارات حلقوی (۷۵) صورت اولیه حرکت
 ذرات مادی عالم است ؛ و همین ذرات ساختمان عالم ، و منشأ اجسام سنگین
 را تشکیل می‌کنند . فلاسفه جدید گویند که : فرضیه‌های مذکور به پیشرفت
 و تکامل دیالکتیک سرعت داد . با وجود این ، یک ثنویت نامفهوم و غیر
 علمی ، بر فیزیک مادی دکارت غالب بود ؛ بویژه اینکه معتقد بود که : علت

شموی حرکت ، خداست . این جدایی که دکارت در ساحت ذهن (۷۶) و ساخت ماده (۷۶ م) پدیدار آورد ، و تفسیری که وی از این دومی کرد فلسفه علم جدید را سخت تحت تاثیر قرار داد . توجه عمیق او به مبحث مکانیک یا علم حرکات وحیل ، تحقیقات حکمای مادی قدیم را دوباره احیاء کرد . وی زبان ریاضی را کلید طبیعت مادی ساخت ، و این امر سبب شد که در تاریخ علم آنرا انقلاب کارترین یادگارتی (۷۷) نام دهند . ماده ، بی حرکت است و حرکت خود را در آغاز از علت اولی یا خدا دریافت کرده ، ولی پس از آن ، به تنهایی و مطابق قوانین حرکت کار می کند . باوجود این ، این تصور نباید پیش بیاید که خدا جهان را ساخته و از کار آن برداشته و دیگری کاری ندارد ، نه ، بلکه خدا هم « صانع » است و هم « حافظ » ، و اگر خدا آبی از خلق و کار جهان باز ماند ، عالم خراب و نابود می شود . (۷۸)

۶ . دکارت از کشف گردش خون (۷۹) که به عمت هاروی (۸۰) انجام گرفت ، سخت خرسند بود ، و خود او هم همیشه آرزومند بود (اگرچه بیهوده بود) که برخی کشفیات مهم در علم پزشکی انجام دهد . بنظر وی کالبد مردم و جانوران مانند ماشین است ، حیوانات خود کار و بی اراده اند ، و همه آنها با قوانین فیزیکی اداره می شوند ؛ ولیکن مردم با آنها اندک فرقی دارند ؛ آنها روح دارند که در غده صنوبری جای دارد . این روح در آنجا از برخورد ذرات زنده (۸۱) بوجود می آید ، و عمل متقابل میان «جان» و «تن» نتیجه همین برخورد است . این نظر ، بعدها بوسیله شاگرد دکارت گئولینگس (۸۲) تر شد و «مالبرانش» و «اسینوزا» آنرا رد کردند . نظریه دکارت در باب تشکیل حلقه های دور خورشید سخت دقیق بود و بدیع ، ولی او نتوانست بیضی شکل بودن و کرویت مدار سیارات را بیان کند . این نظریه را اندک اندک ، رای نیوتن (۸۳) (۱۷۲۷-۱۶۴۳ م) از میدان بدر برد که هم ضعیف تر و هم کامل تر بود . و عجب اینست که کوتس (۸۴) ناشر نخستین کتاب اصول (۸۵) نیوتن با صراحت می گوید که : « نظریه حلقه های (دکارت) سرانجام بکفر و انکار صانع می انجامد ، و حال آنکه نظریه نیوتن در این باب نیازمند خنثی است که سیارات را در حرکات خود به ترتیب و نظام درست وادارد . » و همو می گوید : « بنابراین ، نظریه نیوتن بر نظریه دکارت رجحان دارد ! »

۷ . اخلاق از نظر دکارت

دکارت در علم اخلاق ، رساله یا کتاب مستقلی ننوشته است ، و گویا از معارضه و جدال اخلاقیان و بویژه ارباب دیانت بیم داشته یا آنرا خوش نداشته است . گفته : دکارت همه اموری را که در ذهن داشت از عقاید علمی و فلسفی و اخلاقی مورد شک و تردید قرار داد ، اما متوجه این نکته شد که سرگردان و بی تکلیف زندگانی نتوان کرد ، و چون در عقل بر آن تألمت که در عقاید خود مرده باشم ، برای اینکه در اقبال بحال تردید نمانم و بتوانم تا ممکن است بخوشی زندگانی کنم ، یک دستور اخلاقی موقت برای خود برگزیدم ؛ و آن مبنی بر سه چهار اصل بود که اینک برای شما از بیگانه آن تن نمی زنم .

الف : اصل اول اینکه پیرو قوانین و آداب کشور خود باشم ، و دیانتی را که خداوند درباره من تفضل کرده و از کودکی مرا به آن پرورده ، پیوسته نگاه بدارم و در امور دیگر پیروی کنم از عقاید معتدل دور از افراط و تفریط که خرمندترین اشخاصی را که باید با آنها نشست و برخاست کنم به آن معتقد و عامل بایم ، زیرا چون معتقدات خود را کنار گذاشتم که با آمیاش در آورم همانا بهترین کار این بود که عقاید خرمندترین مردم را پیروی کنم و چون ممکن است میان ایرانی ها و چینی ها هم کسانی بدانشمندی خود ما باشند ، سودمندتر آن دانستم که دانشمندی را که با آنها باید آمیزش داشته باشم مقتدای خود سازم ؛ و برای اینکه بدانم براستی عقاید آنها چیست ، آنچه را بدان عمل می کنند مناط بدانم نه آنچه می گویند ؛ زیرا با فساد اخلاق ما کمتر کسی حاضر می شود آنچه را که معتقد است بگوید ... و هرگاه می دیدم در یک امر چندین عقیده یکسان پذیرفته می شود ، آنرا که معتدل تر بود بر می گزیدم ؛ چه عقاید معتدل همواره در عمل آسانتر و بر حسب ظاهر بهتر است ، و آنچه زیاده روی و از حد اعتدال بیرون باشد بر حسب عادت بد است ؛

ب : اصل دوم این بود که : هر قدر بیشتر بتوانم در کار خود پایرجا و استوار باشم ، و هرگاه بر رأی تصمیم کردم هر چند محل شبهه و تردید بوده باشد چنان دنبال آن را بگیرم که گویی به هیچوجه جای تشکیک نبوده است ، و در این باب مانند مسافران رفتار کنم که چون در بیشیمی راه گم کنند نباید بسرگردانی گاه از یک سو وزمانی سوی دیگر روند یا یکجا درنگ کنند بلکه باید همواره تا می توانند به یک جهت بخط مستقیم حرکت کرده ، بدلائل ضعیف تغییر خط سیر ندهند ... چه باین شیوه اگر به نقطه مقصود نروند لامحاله بجایی می رسند که در هر حال بهتر از میان بیشه است ... و این شیوه از آن زمان مرا رهایی داد از پشیمانی و افسوسی که نصیب نفوس ضعیف و متردد است ، و آنان از سستی رای اموری را نیکو دانسته عمل می کنند و بعد حکم ببدی آن می نمایند .

ج : اصل سوم اینکه همواره بغلبه بر نفس خویش بیشتر بکوشم تا روزگار ، و به تبدیل آرزوهای خود بیشتر معتقد باشم تا به تغییر امور گیتی ، و کینه این اندیشه و اعتقاد را در نفس خود راسخ سازم که جز فکر و تصمیم ما هیچ امری کاملاً در اختیار ما نیست و بنابراین اموری را که سواى خواه ماست ، پس از آنکه بقدر قوه کوشیدیم اگر چیزی بر وفق رضا نشود آنرا نسبت بخود یکسره غیر ممکن بشماریم ؛ و همین اعتقاد پس است تا مرا مانع شود از اینکه آرزویی کنم که بآن نرسم و بنا بر این خرسند باشم ، زیرا اداره ما طبعاً نمی گراید مگر بآنچه فهم ما حصولش را بوجهی ممکن جلوه می دهد . پس اگر همه آنچه سواى خودماست یکسان از توانایی خود بیرون بدانیم ، البته فقدان چیزهایی که بطبع از آن محرومیم و تقصیری در آن پاره نکرده ایم مایه حسرت نمی شود ؛ چنانکه از دارا نبودن ممالک چین و مکزیک دلتنگ نیستیم .» (۸۶)

چنانکه پیش گفتیم : کلیتاً از این دستور سوم دکارت برمی آید که وی به حکمای رواقی نظر دارد ، و سخن یکی از آن گروه است که : « حکیم مانند خداوند خرسند است ، و طریقه اخلاقی رواقیان : بیشتر به اصول عرفای ما شبیه است ، و آنچه پس از این بیان خواهیم کرد نیز این نکته را تأیید می کند .

دکارت پس از بیان سه دستور بالا می گوید : «در تمیم این دستور اخلاقی بنا گذاشتم بر اینکه کارهای مختلف را که مردم در زندگی دنیا به آن اشتغال می جویند از نظر بگذرانم تا بهترین آنها را برای خویش برگزینم و نمی خواهم از کارهای دیگران سخن گویم ؛ ولیکن چنین یافتیم که برای من نیکوترین کار آنست که در همان شغلی که دارم پایداری نمایم ، یعنی همه عمر را صرف پروردن عقل کنم و باندازه ای که می توانم در شناخت حقیقت بروی که برای خود اختیار کرده ام پیش روم ؛ چه از زمانی که به پیروی این روش آغاز می کنم تا آنکه تمام شادبهای تمام در می یافتم که گمان نمی کردم در این زندگی کمالی از آن بهتر و بی آزارتر کامرانی میسر شود ، و چون هر روز بدان وسیله حقایق کشف می کردم ... خاطر من چنان خرسند می شد که به هیچ چیز دیگر دل نمی دادم ...» (۸۷)

از آنچه گذشت می توان دریافت دکارت در اخلاق تحقیقات شایان دقت و مهمی نکرده ، و کتابی مهم ننوشته است . اما با پیشنهاد همین سه قاعده اخلاقی - که ظاهراً برای خود و باطناً برای دیگران - بیان داشته ، تلویحاً مبنای اخلاق را بر آزادی فکر ، و تسلیم و رضا و دل نیستن بمال دنیا و سلوک عقلانی و زندگی حکیمانه دانسته است . وی در عمل ، انسان را قاعده مختار می داند ؛ بدین معنی که اراده اش آزاد و دارای اختیار است ، اما این آزادی و اختیار نه آنچنان است که اراده خود را بی شرط بر هر چیز تعلق دهد یا اینکه به هر امری اراده کند ، آن امر انجام بگیرد . بلکه مقصود اینست که اراده انسان رادع و مانعی ندارد ولیکن البته بترجیح بلا مرجع نمی گراید ، و برای اختیارات خود روالی دارد و همواره می خواهد نیکی و صلاح را برگزیند و از بدی بپرهیزد ؛ و بیک سخن می توان گفت که : اختیار و آزادی انسان در گرو پیروی از عقل است و پژوهش خردمندی . و اگر انسان بتواند که عقل را چنان ورزیده سازد که در مباحث گذشته بسزا شرح دادیم ، بی خواهد برد که : جهان نامحدود و بزرگ است ، و نباید مانند حکیمان گذشته پنداشت همه عالم وجود ، برای خاطر زمین و زمین برای وجود انسان آفریده شده است ؛ و بدینوسیله از «خود مداری» (۸۸)

و تکبر نادرست بیرون می‌آید و برای رفع نیازهای خود، احترام و بزرگداشت هم‌نوعان را لازم می‌بیند، و نتیجه همین رفتار و دستورها، سعادت و نیک بختی است که آدمی زاده همواره در طلب آن بوده و هست. دکارت یک جا می‌گوید: « به اخلاق، مراد من برترین و کامل‌ترین علم اخلاق است که لازمه آن معرفتی کامل از علوم دیگر است، و این اخلاق برترین مرحله خردمندی است. » (۸۸ م) ولی چنانکه گفتیم دکارت مجال این کار را نیافت؛ زیرا مقدماتی که لازم بود، خود سخت و دیررس بود.

چنین بنظر می‌رسد که دکارت در سیاست تحقیقی نکرده، و خود را از جنجال « سیاست که عقیم وسترون و بی‌پدر و مادر است، » برکنار نگاه داشته است تا با سلامت روح و فراغ بال منظور خود را، که تحقیق حقیقت و پژوهش دانش است، دنبال کند.

۸. پایان سخن و انتقاد از دکارت.

فکر نمی‌کنم هیچکس در این حقیقت شك داشته باشد که دکارت بزرگ‌ترین فیلسوف فرانسه است. و تاثیر افکار و عقاید او در سراسر فلسفه فرانسه پس از وی بخوبی آشکار است. برای نمونه، یکی از مشخصات عمده این فلسفه عبارت از توحید و نزدیک کردن اندیشه‌های فلسفی و علوم است. و اگر چه بیشتر فیلسوفان جدید فرانسه، مانند او در جستجوی حقیقت مطلق نمی‌کوشند، و در تحقیق با روش قیاسی (۸۹) پیش نمی‌روند، ولی ایهام و نیرویی را که دکارت بفرانسه داده می‌شناسند و آنرا ارج می‌نهند. از این رو، برگسون (۹۰) خاطر نشان می‌سازد که: « همبستگی میان فلسفه و ریاضیات در اندیشه مردان علم در سده نوزدهم مانند او گویاست (۹۱)، کورنو (۹۲)، و روتویه (۹۳) ریاضی را وارد فلسفه کرد. یکی از آنها، هانری - پواتکاره (۹۴) است که در ریاضیات نایفه است (۹۵). »
وانگهی، دکارت گذشته از پیشگامی در اظهار عقاید روشن و روشنایی، با بکار بردن زبان نسبتاً ساده، نگارش‌های فلسفی فرانسویان را بطور کلی وضوح و سادگی بخشید. چه متفکران فرانسوی پیش از وی بیشتر زبانی نفوذ نویسندگان خارجی به سبک مبهمی عادت کرده بودند؛ ولی اگر چه بیشتر فیلسوفان فرانسوی، تا اندازه زیادی روش دکارت را در اجتناب از ایهام معنی و گفتن و نوشتن سخنان نامعلوم دیرپا ادامه دادند. حقیقت اینست که سادگی نگارش و بیان دکارت اندکی فریبده است. و برای خاطر همین امر همیشه شرح و بیان افکار و معانی او کار آسانی نیست. با وجود این کسی نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد، دکارت را هگل را از نظر نگارش به یک پایه بداند و مثلاً آسانی و زودبایی نگارش دکارت را در برابر نویسندگی هگل در نیابد.

برخی از فیلسوفان کوشیده‌اند تا در آثار خاص دکارت معنی عمیق و ذوق برتری بیابند، که مالک اعتبار مهمی است و مستقل از نظام کلی مذهب دکارتی است. از این رو، هگل در « تاریخ فلسفه » (۹۶) دکارت را بعنوان پایه گذار فلسفه جدید می‌ستاید، و گوید که کار مهم او این بود که از تفکر، بدون فرضیه‌های پیشین آغاز کرد.
برای هگل، مذهب دکارتی (۹۷) البته غیر کافی است. اول اینکه دکارت زمانی که با فکر یا آگاهی آغاز می‌کند، محتویات آگاهی را تنها از فکر یا عقل استنتاج نمی‌کند، بلکه آنها را بتجربه می‌پذیرد. وانگهی، « خود » دکارت تنها « خود » تجربی است. بعبارت اخیری، مذهب دکارتی تنها یک مرحله از سیر پیشرفت فلسفه بسوی پندارگرایی مطلق (۹۸) است. ولی خود مرحله‌ی سخت مهم است؛ زیرا با شروع معرفت از آگاهی یا فکر، دکارت انقلابی ایجاد کرد.

ادموند هوسرل (۹۹)، اهمیت دکارت را از نظر گام‌های گوناگون مورد بحث قرار داده است. بنظر او تصنیف دکارت بنام تأملات، نقطه عطفی (۱۰۰) در تاریخ‌های فلسفی (۱۰۱) ایجاد کرد. مقصود هوسرل از این بیان اتحاد و توفیق میان علوم است، و ضرورت سر آغازی ذهنی. فلسفه باید با تأملاتی از خود - اندیشی « خود » (۱۰۲)، آغاز گردد. و دکارت



با « مسکوت گذاشتن » (۱۰۳) وجود جهان مادی، و بحث از خود بعنوان جسم، و اشیاء مادی چون پدیدارها، به نسبت با ذهن یا خود آگاه آغاز می‌کند. از این نظر، می‌توان دکارت را پیش‌گام و پیشگام پدیدارشناسی جدید بشمار آورد. ولی او اهمیت و ارج کار خود را در نیافته است. وی ضرورت مسأله تبیین « طبیعی » تجربه و خالی کردن ذهن را از معتقدات پیشین دریافته است؛ ولی بجای بحث از « خود » بعنوان خود آگاهی محض و پژوهش در زمینه ذهنیت متعالی (۱۰۴) در این زمینه جوهرها را بعنوان پدیدارهایی برای ذهنی مطلق تصور کرده است، وی « خود » را بعنوان جوهری اندیشمند بیان کرده، و بکمک اصل علیت (۱۰۵) برای ایجاد رشد یک فلسفه واقع‌بینانه زمینه فراهم کرده است.

از این رو، چون هگل بفرانسه دکارت مانند مرحله‌ی از رشد پندارگرایی مطلق می‌نگرد و هوسرل آنرا چون آغاز و طلیعه پدیدار شناسی می‌بیند؛ هر دو مرتبه بر « ذهنیت » بعنوان نقطه حرکت مذهب دکارتی تکیه می‌کنند. ژان پل سارتر نیز همین کار را می‌کند، اگر چه در قالب یک فلسفه، با هگل و هوسرل هر دو اختلاف دارد. سارتر در خطابه خود: « مکتب اصالت موجود و مذهب انسانیت » (۱۰۶) خاطر نشان می‌کند که: سر آغاز فلسفه باید ذهنیت فرد باشد. و حقیقت نخستین اینکه « من می‌اندیشم، بنابراین هستم »، اولین حقیقت مطلق آگاهی است که انسان می‌تواند بدان دست یابد. ولی بعداً استدلال می‌کند که در این سخن که « می‌اندیشم » من از وجود خود در حضور دیگران آگاهم. وجود دیگران در همین « می‌اندیشم » کشف می‌شود، و بدین ترتیب من خودمان را بر ضرور و یک جا در جهانی « فراتر از ذهنیت » (۱۰۷) می‌یابیم. و این تذکر مثبندی است که اصالت (۱۰۸) موجود اساساً و عموماً، در حالی که با ذهن آزاد فرد آغاز می‌گردد، آگاهی ذهن را چون آگاهی از خود در یک جهان و در حضور دیگران توصیف می‌کند. از این جهت، اگر چه سر آغاز فلسفه آنها اندک نزدیکی و وابستگی با آغاز فلسفه دکارت دارد، ولی آنها خود را در این بحث که وجود جهان خارج را بعنوان چیزی که همیشه در آگاهی خود حاضر باشد، دچار نمی‌کنند. بعبارت اخیری: آنها با « خود محدود » (۱۰۹) نمی‌آغازند.

هگل و هوسرل و سارتر البته نمونه‌هایی آشکار از تأثیر آئندگان از فلسفه دکارتی هستند. متفکران دیگری را هم می‌توان مثال زد. و ممکن است کسی برای نمونه جمله « می‌خواهم، پس هستم » (۱۱۰) را که موندوبیران (۱۱۱) بجای « می‌اندیشم، پس هستم » گذارده، یاد آور شود، ولی همه این متفکران معمولاً در معنی باطنی و ارزش عمده مذهب دکارتی می‌گویند که: این مطلب از فلسفه دیگری است و از آن دکارت نیست. من این مطلب را از راه انتقاد نمی‌گویم. هگل، هوسرل و سارتر همه فیلسوفند. و در این قول، مأخذ بیشتر این مردم در واقع « تاریخ فلسفه » هگل است.

- mentioned by Dr. Keeling, from excellent studies for English readers).
- Haldane, E. S. *Descartes: His Life and Times*. London, 1905.
 - Versfeld, M. *An Essay on the Metaphysics of Descartes*. London.
 - Keeling, S. V. *Descartes*. 1940. London, 1934. (See remark under Gibson).
 - Copleston, Frederick: *A History of Philosophy, Volume IV. Descartes to Leibniz*. London, 1969.
 - Bertrand Russell, *History of Western Philosophy, and its connection with Political and Social Circumstances from the Earliest Times to the Present Day*. London, 1946, and reprints. (This volume is unusually lively and entertaining; but its treatment of a number of Important Philosophers is both inadequate and misleading!).
 - The Concise Encyclopaedia of Western Philosophy and Philosophers, Edited by J. O. Urmson, 1968.

پانویس‌ها

- Britannica, Encyclopaedia, Vol. 14, P. 694. 1968: "...Descartes, had discovered in thirty years more truths than all other philosophers together!"

۳. نیکولا مالبرانچ (Nicolas Malebranche)

(۱۷۱۵ - ۱۶۸۸ م) فیلسوف دکارتی مذهب فرانسوی.

- René Descartes.
- Scholasticism.
- La Haye.
- Touraine.
- Brittany.
- La Flèche.
- Jesuit College.

۱۰. «گفتار در روش»، چاپ انگلیسی، ص ۱، بکوشش بل تانری.

۱۱ و ۱۲. «گفتار در روش»، ص ۷۱

۱۳. ایضاً، ص ۷۳

- The Book of the World.
- Prince Maurice of Nassau.
- Compendium musicae.
- Emperor Ferdinand.
- Maximilian of Bavaria.
- Neuberg.

۴۰. محقق نظام M. L. Andison اندیسون کتابی نوشته

زیر عنوان:

«رویای دکارت Dream of Descartes» که سال ۱۹۴۴ م در نیویورک چاپ و در آنجا بحث کرده از کیفیت این رویا و صحت و علم صحت آن. طالبان بدان کتاب بنگرند.

- Loreto.
- Our Lady.
- Silesia.
- Rennes.
- Mersenne
- Cardinal de Bérulle.
- Traite du monde.
- Infinity of the Universe.
- Discourse on the method of rightly conducting the reason and seeking for truth in the sciences.
- Rules for the Direction of the Mind.
- Meditations on First Philosophy.
- Caterus.
- Hobbes.
- Arnauld.
- Gassendi.
- Jesuit Bourdin.
- Father Dinet.
- Duc de Luynes.
- Principles of Philosophy.
- Abbé Claude Picot.
- The Passions of the Soul.
- The Search After Truth by the Light of Nature.

و این کتاب جزء لازم و متمم نظام‌هنگامی است: و کتابی نیست که کاملاً بیان و نظرگاهی تاریخی داشته باشد. و یک فیلسوف یقیناً در اظهار این نکته که «چه چیزی از فلسفه دکارت هنوز زنده و سوسمند، و کدام یک باطل و مرده است» حق دارد. در همان موقع، اگر دکارت را مانند یک بندارگرای مطلق، یا مانند یک پدیدارشناس، یا همچون یک اصالت موجودی در نظر بگیریم، یا مانند لامتری (۱۱۲) معتقد باشیم که: وی مادی‌مذهب (۱۱۲) بود که راه غلطی در پیش گرفت، و نتوانست که معنی «واقعی» و «راستین» مقتضیات و درست بکاربردن فکر خود را دریابد، یا این اظهار نظر دل‌بدریا زدایم و حتماً از دریافت حقیقت کوتاه‌وقاصر آمدنایم. یقین است که دکارت می‌کوشید تا فلسفه خود را بر اساس «ذعنیت» پایه‌گذارد اما اگر کسی بگوید که مقصود از این بیان آن است که وی کوشید نظام خود را بر اساس «می‌اندیشم» پس هستم» بنیاد نهادن حقیقت دورافتاده، ولی این تفسیر کاملاً درست است که این کار دکارت، بدعت و نوآوری مهمی بود. و اگر کسی بقایده او بعنوان مرحله‌ی از مراحل پیشرفت فلسفه بنگرد، ممکن است میان فکر جدید وی و مذهب اصالت‌تصور ارتباطی ببیند. ولی با وجود این که در این مذهب نکاتی هست که آسراپندارگرایانه توان خواند، بسیار بسیار نادرست و ناپجا خواهد بود. مذهب مذکور را نظامی ابدالیستی بخوانیم. چه، دکارت فلسفه خود را بر اساس قضیه‌ی وجودی *** نهاد. و همواره توجه داشت که از واقعیت (۱۱۴)، بیانی هیئی (۱۱۵) بنست بعد که آرا با کوشش آگاهی کسب نمی‌توان کرد. و آنکه اگر کسی بادی‌تاکید و اصرار کند که میان بیان مکانیستی واقعیت‌مادی و مذهب مادی مکانیستی که در سده هیژدهم و روزگار روشنگری (۱۱۶) فرانسه پدیدار آمد ارتباط دهد، این حقیقت را نادیده می‌گیرد که دکارت می‌کوشید که با نظر هندی (۱۱۷) خود درباره جهان و اعتقاد بوجود خدا و قدرت و خلق مدام او و روحانیت نفس آدمی سازش دهد. و در حقیقت این کار، یکی از مهم‌ترین نظرگاههای فلسفی او از لحاظ تاریخ فلسفه بشمار می‌رود.

از یک نظر فلسفه دکارت سخت جنبه شخصی دارد. بخش‌هایی از رساله گفتار در روش که در احوال‌خویش سخن می‌گوید، این مدعی را با اندازه کافی آشکار می‌کند. وی همواره کوشا و طالب بود، ولی نه با یک کنجکاو عقلی سطحی و کم‌مایه، بلکه با شوقی سرشار برای نیل به یقین راه می‌پیمود و چنانکه پیش از این هم گفتیم: بنظر وی بزرگترین کار در زندگانی یک حکیم آنست که همواره با یک نظام درست دنبال کشف حقیقت باشد. و این نیز راست است که وی دنبال فلسفه‌ی راستین بود که یکباره بر عقل مبتنی باشد نه سنت گذشته، و از قیود زمان و مکان آزاد باشد. این نکته را باید با دقت در نوشته‌ها و گفته‌های دانشمندان و حکیمان پس از وی جست تا چه می‌گویند، و چگونه عقاید و روش‌های وی را تقابلی می‌کنند ولی همین قدر، بصراحت و دهان پر می‌توان گفت که دکارت در مقام دوره پیش از از کافت پدر فلسفه جدید خوانده شده است.

مآخذ و منابع مقاله، و ذکر کتابهایی برای اطلاع بیشتر طالبان.

- الف: فارسی
- فروغی، محمدعلی «سیر حکمت در اروپا»، ج ۱، چاپ مجلس (اول)
 - دکارت، رنه: «گفتار در روش...»، ترجمه حکیم مرحوم محمدعلی فروغی، چاپ مجلس و طبع شده در پایان چلداول سیر حکمت در اروپا؛ ایضاً همین کتاب چاپ کتابخانه زوار، (که بسیار مغلوط و نادرست چاپ شده است.)

ب: انگلیسی

- The Philosophical Works of Descartes, Translated by E. S. Haldane and G. R. T. Ross. 2 Vols. Cambridge, 1911-12.
- A Discourse on Method (together with the Meditations and Excerpts from the Principles), Translated by J. Veitch, with an Introduction by A. D. Lindsay, London (E.L.).
- Cassirer, E. *Descartes*. New York, 1941.
- Gibson, A. B. *The Philosophy of Descartes*. London, 1932. (This Work and the Volume,

* برخی از صاحب نظران بردکارت نکته گرفته اند که: قول دکارت مبنی بر اینکه: «از ذات دیگری که ابعاد دارد و فکر ندارد، تصور روشنی دارم و آن جسم و کالبد است»، نوعی عصاره بسر مطلوب و استدلال بی جهت است؛ زیرا تصور روشن او از جسم و کالبد چگونه در ذهنش آمد و حال آنکه از پیش هیچ چیز اندیشه خود را باطل انگاشته بود؟ دکارت و پیروان او معترضان را بفهم فلسفه «کارتزین» حوالت می کنند که: معانی فطری و تصورات ذاتی در ذهن انسان از پیش بوده و از این قبیل تصورات یا معانی وجود خدا و روح و جسم و جدایی این دو را می توان نام برد. از این بیان دکارت، برخی استنباط کرده اند که دکارت، بمثل افلاطونی اعتقاد داشته، و خواسته آن مذهب را با بیان علمی و هندسی بازگوید. (کاپلستون: «تاریخ فلسفه»، ج ۴، ص ۹۵، چاپ لندن).

۶۹. وی در نامه‌یی به مرسن که بسا ۱۶۴۸ م نوشته می گوید: «طبیعیات من چیزی جز هندسه نیست». و عین عبارتش اینست: "My physics is nothing else but geometry." (Letter to Mersenne, London, p. 19).
70. Extension. 71. Motion.
72. Mecanique. 73. ?
74. Development of the Solar System.
75. Vortices of Particles. 76. Realm of Mind.
76. Realm of Matter. 77. Cartesian Revolution.

۷۸. حکمای اسلامی هم می گفتند: خدا هم «علت فاعله» عالم است و هم علت مقیله آن.
79. Circulation of the Blood. 80. W. Harney.
81. Vital Spirits. 82. Geulincx.
83. Newton, Isaac. 84. Cotes. 85. Principles.

۸۶. «رساله گفتار»، ص ۷۲-۶۹، چاپ اول.
۸۷. ایضا، ص ۷۳.
88. Self-Centerism. 89. Deductive System.
۸۸. م. کاپلستون: تاریخ فلسفه، ج ۴، ص ۶۷، چاپ لندن

90. H. Bergson (م ۱۸۵۹-۱۹۴۱)
91. A. Comte. 92. Cournot. 93. Renouvier.
94. Henri Poincaré.
95. "La Philosophie Française", p. 251, Paris - June 1915.

96. History of Philosophy.
97. Cartesianism. 98. Absolute Idealism.
۹۹. Edmund Husserl (۱۸۶۹-۱۹۴۸) فیلسوف پندارگری

M. Phenomenology
100. Turning Point.
101. History of Philosophical Methods.
102. Self-reflecting ego. 103. "Bracketing".
104. "Transcendental Subjectivity".
105. Principle of Causality.
106. Existentialism and Humanism.
107. Inter-Subjectivity.

۱۰۸. «اگزیستانسیالیسم» را گروهی از مترجمان و فلسفه دانان ما به «اصالت وجود»، آقای دکتر فردید (سید احمد) به فاسفه قیام ظهوری ترجمه کرده اند. بنظر این بنده «اصالت وجود» اصلاً ترجمه نادرستی است، و فلسفه «قیام ظهوری» نیز سخت نامأنوس است، و اگر چه تاحدودی معنی را می رساند، مایه التباس می گردد، زیرا اصل اصطلاح در کلام اسلامی، بویژه در آثار علامه حلی (وفات ۷۳۶ هـ) بکار رفته است. و «اصالت موجود» از هر دو مناسب تر و بهتر است. و دلیل رجحان آن را - اگر فرصت باشد - در مقاله‌یی که درباره سارتر خواهیم نوشت بتفصیل بیان خواهیم کرد.

109. Self-enclosed ego. 110. "Volo, ergosum".
111. Maine de Biran. 112. La Mettrie.
113. Materialist.
*** Existential Proposition.
114. "Reality". 116. French Enlightenment.
115. Objective Interpretation.
117. Geometric View.

43. Regius.
44. Le Roy of Utrecht.
۴۵. آنچه در این گفتار ما، از رساله مذکور نقل شده، از همین ترجمه، و ترجمه انگلیسی آن بقلم J. Veitch، چاپ لندن (۱۹۴۶ م): و نیز کتاب The Method of Rescartes، تصنیف L. J. Beck، چاپ اسکسفورد (۱۹۵۲ م)، استفاده شده است.

46. Bavaria.
۴۷. دکارت می گوید: که آن يك بخاری (Poële) بود، و لسی اغلب مفسران گمان برده اند که این ناممکن است. اما کسانی که خانه‌های قدیم باواریا را می شناسند قول دکارت را معتبر می شمارند. (برتراند راسل: «تاریخ فلسفه مغرب»، ص ۵۴۳، چاپ دهم، لندن)

48. Meditating. 49. Queen Christina.
50. Biographers. 51. Thomas Aquinas.
52. Prince of Orange. 53. University of Leyden.
54. Mathematician

۵۵. «رساله گفتار در روش»، ص ۴، چاپ لندن.
۵۶. مقصود، فلسفه اسکولاستیک و بیشتر فلسفه‌های پیش از وی است که بر مبنای فلسفه ارسطو قرار داشت.

۵۷. Cynicism مذهب فلسفی شگفتی است که در نیمه سد چهارم ق. م بوسیله دیوجانس سینوپولی Diogenes of Sinope بنیاد نهاده شد. بنظر این جناعت مقصود از زندگی نسیل به سعادت است، و آن تنها از راه سلوک بر طبق اصول طبیعت دست می دهد. و یکی از اصول مهمه آن بی اعتنائی بمقامات و ثنویون دنیای است. و دیوجون خود می گوید که: «حکیم راستین باندازه خداوند قادر است و خرسند است قاجه رسد به امراء و امپراطوران؛ که زندگانشان سراسر بیعت و ناخرسندی و مردم کشی است!» بسیاری از اصول اخلاقی این جناعت با مذهب رواقیان Stoicism مطابقت است. و از اشارات دکارت بر می آید که در اخلاق مانند رواقیان و کلیبان می آید، و شارحان آثار او نیز این نکته را تذکر داده اند.

۵۸. شارحان فلسفه دکارت با توجه بعبارت بعدی، گفته اند: مقصود از عالم خبیثه سحر و تیرنجات و کیمیاگری و غیره است.
۵۹. «گفتار در روش»، ص ۱۶، ترجمه مرحوم فروغی، چاپ

۶۰. ایضا، ص ۱۸. ۶۱. ایضا، ص ۳۱.
۶۲. «گفتار در روش»، ص ۲۲-۱۹، چاپ اول.
۶۳. Doute Méthodique که آنرا شك دکارتی

"Cartesian Doubt" نیز گویند.
۶۴. به لاتین "Cogito, ergo sum" و به انگلیسی "I think, therefore I am"

دکارت بعداً مورد مناقشه فراوان قرار گرفته است. برخی از پیروان دکارت، مانند اسپینوزا برای جلوگیری از این مناقشات عبارت دکارت را بتصویر تعبیر کرده اند که: (من، در آگاه بودن، وجود دارم. I, in being concious, am existent. .) از مخالفان مهم این قضیه یکی آناتول فرانس (وفات ۱۹۲۴ م) است که در بیشتر داستانهای خود دکارت را مورد انتقاد و ریشخند قرار داده است. یکجا درباره «مسیوآبه کوانیار» می نویسد: «او که همه را بچشم حقارت می نگریست از حقیر شدن خود نیز دریغ نداشت، و از این اشتباه گرانمای دکارت و بیکن که به هیچکس و هیچ چیز عقیده نداشتند ولی بخود معتقد بودند، بی بهره بود...» (عقاید ژروم کوانیار، ص ۷؛ و تائیس، ص ۱۷۰) از کسانی که در روزگار ما این نظر دکارت را نقض کرده و ناقص دانسته، ژان پل سارتر Jean Paul Sartre (نولد ۱۹۰۵ م) است که در اوایل کتاب «وجود و عدم Being and Nothing» می گوید: هستی انسان یعنی آگاهی او از «خود»، از این رو، اندیشه یا آگاهی خود عین وجود است، و آنرا دلیل وجود نبی توان گرفت. و برهان دکارت در این مورد «عصاره بر مطلق» است و باطل است.

65. Ontological Proof
۶۶. «گفتار در روش» ص ۸۳
67. Innate Ideas. 68. Interaction.
69. Pineal Gland